

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« مسئله عدم اعتبار بشهرة و اكثر بدون دليل از قرآن و حدیث »
اینکه سؤال نموده بودید که از یک نفر عالم مسئله سؤال میکنیم و آیات و احادیث جواب میدهد و بعد از آن يك نفر عالم میگوید که مشهور و شهرت در میان علماء خلاف آنست و یا اکثر علماء و مجتهدین چنین نگفته اند آیا تکلیف مسلمین در این فرض چیست و چه باید کرد پس در جواب آقایان معروض میدارد که اولاً باید با کمال دقت ملاحظه نمود که آن کسی که میگوید مشهور و یا اکثر علماء چنین فرموده اند راست است و یا دروغ زیرا که در اغلب اوقات يك فتوی را با اکثر علماء نسبت میدهند و در واقع چنان نمیشود یا از جهت اشتباه و سهو و غفلت و یا از جهت غرض و ضایع کردن طرف مقابل و کتمان حق و جلوه دادن خود در نظر عوام و از این اشتباه و غفلت و از این غرض رانی و عوام فریبی و کتمان ما نزل الله تعالی در زمان سابق و عصر لاحق بسیار واقع شده چنانکه جماعت صوفیه میگویند که اکثر علماء صوفی بودند و فرقه بایه شهادت بکذب میکنند که اغلب مردمان فلان مملکت بای هستند و هكذا! از نسبتهای دروغی و مردمان فریبی پس ملاحظه بسیار با تدقیق و تحقیق لازم است .

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
و ثانیاً بقول مشهور و اکثر بدون دلیل از قرآن و احادیث صحیحه اعتناء و اعتبار نیست چنانکه در کتاب العروة الوثقی در مذهب مردم و فرمای نوشته ام زیرا که در قرآن

شريف در آيات بسيار قول و فعل اكثر را كه مشهور و شهرة ميگويند مذهب و ملامت و تكذيب و نسبت بفریب فرموده چنانكه در سورة يوسف فرموده و ما اكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين و در اسراييل و فرقان فاي اكثر الناس الا كفورا و در صافات و لقد ضل قبلهم اكثر الاولين و در انعام و ان تطع اكثر من في الارض يضلوك و در اعراف و يوسف در سه مورد و در نحل و روم و سبا و مؤمن و جاثيه و لكن اكثر الناس لا يعلمون و در هود و رعد و مؤمن و لكن اكثر الناس لا يؤمنون در بقره و يوسف و لكن اكثر الناس لا يشكرون و در مائده و ان اكثر كم فاسقون و در يونس و ما يتبع اكثرهم الا الظنا و در يوسف و ما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون و در نحل در دو مورد و نمل و انبياء و لقمان و زمر بل اكثرهم لا يعلمون و در شعراء در هشت مورد و ما كان اكثرهم مؤمنين و در عنكبوت بل اكثرهم لا يعقلون و در بقره بل اكثرهم لا يؤمنون و در روم كان اكثرهم مشركين و در فصلت فاعرض اكثرهم و در حجرات اكثرهم لا يعقلون و در انعام و اعراف و انفال و يونس و قصص و زمر و دخان و طور و لكن اكثرهم لا يعلمون و در انعام و لكن اكثرهم يجهلون و در اعراف لا تجد اكثرهم شاكرين و در اعراف و ان وجدنا اكثرهم لفاسقين و در يونس و نمل و لكن اكثرهم لا يشكرون و در زخرف و لكن اكثرهم للحق كارهون و در فرقان ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا و در يس لقد حق القول على اكثرهم و در اعراف و ما

وجدنا لاكثرهم من عهد و ذآل عمران و اكثرهم الفاسقون و در مائده
و اكثرهم لا يعقلون و در توبه و اكثرهم فاسقون و در نحل و اكثرهم
الكافرون و در مؤمنين و اكثرهم للحق كارهون و در شعراء و اكثرهم
كاذبون و در اين سى و دو آيات شريفه در شصت و چهار مورد قرآن مبین اكثر
را ذم کرده و اكثر مردمان را كافر و فاسق و كاذب و غير مؤمن و غير عاقل و غير
شاکر قرار داده و بعد از اين ديگر اعتناء و اعتبار بقول اكثر و بقول مشهور و
شهرت نخواهد شد زيرا كه اعتناء بشهرت و مشهور و قول اكثر بدون دليل
از قرآن و حديث صحيح و معتبر انكار اين آيات شريفه است و در احاديث
صحيحه نيز اكثر و مشهور را مذمت و تكذيب کرده اند چنانكه در تفسير امام
عليه السلام و در احتجاج و بحار الانوار و وسایل الشيعه و صافی روايت کرده اند در
حديث طولانی بعد از مذمت علماء دنيا دوست و تعصب کن فرموده پس هر
كه از عوام باين نحو علماء تقليد بکند پس آنها مثل جماعت يهودند در
تقليد کردن بعلماء دنيا پرست و تعصب کنندگان خودشان كه خداوند تعالى
آن يهوديان را ذم کرده از جهت تقليد کردن بر علماء فاسقان خود و اما
كسيكه باشد از فقها و علماء شيعه نگه دارنده نفس خودش و حفظ کننده
دين خودش و مخالفت نماينده بر هوای خود و اطاعت کننده بامر مولای
خود پس از برای عوام جايز است تقليد کردن بر آن عالم و صاحب اين
اوصاف نمیشود مگر بعض علماء شيعه نه جميع ایشان تا آخر حديث و در
اين حديث صحيح امام عليه السلام خبر داده كه بعض علماء صاحب شرايط تقليد

میشوند نه هر عالمیکه ادعای شرایط حکم و فتوی بکند و جمیع علماء صاحب
اوصاف و جامع شرایط تقلید نیستند و در این فرمایش بعض را مدح و اکثر را
ذم فرموده و در کافی در حدیث فضل حضرت صادق علیه السلام فرموده در مقام مذمت
کردن جمعی که آنها گفتند که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جایز است اینکه اخذ
بکنیم با آنچه اجماع کرده اند مردمان بر آن تا آنکه فرمود پس نیست کسی که
جرأت و جسارت او بخداوند تعالی زیادتر باشد و ضلالت او واضح تر شود از آنکس
که این اعتقاد را بکند پس در این حدیث اجماع را ذم کرده و کسی که بآن
قائل شود او را جرأت کننده بخداوند قرار داد و ضلالت او را واضح تر شمرده
پس از اینها معلوم شد که کثرت شهرت در قول و فعل چیزی بدون دلیل عقلی
و نقلی باطلست و تمسک کردن بآنها علامت جاهل و عاجز و قاصر بودنست
و بلکه دلیل آدم فریب دادن و حق را پوشیدن است پس باید در احکام
اسلام و در هر مسئله از حلال و حرام رجوع شود بقرآن و باحادیث
حضرات ائمه علیهم السلام و یا بکسی که از قرآن و احادیث صحیحه حکم بکند
نه از شهرت و مشهور و کثرت و شیوع در بین علماء و فتوی دهندگان زیرا که
پیغمبر ما اسلامیان در میان امت خود دو چیز ودیعت گذاشته یکی قرآن و
دیگری احادیث اهل بیت خودش و بغیر از این دو چیز دلیل دیگر نداریم
و این حدیث را علماء اهل سنت نیز روایت کرده اند که فرمود اگر باین دو
چیز تمسک بکنید البته بضلالت واقع نمیشوید و دیگر اذن و اجازه بشهرت
و کثرت و نقل اجماع نداده و شرع انور را بنظر مردمان واگذار نکرده

چنانکه در کافی در حدیث صحیح ابی بصیر روایت کرده که گفتم بحضرت صادق علیه السلام که وارد میشود بما بعض اشیاء و حکم آنها را از کتاب الله تعالی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله او نمیدانیم آیا نظر و تأمل بکنیم بر حکم آن اشیاء و بنظر خودمان چیزی بگوئیم یا نه فرمود نه بنظر خود حکم نکنید آگاه باشید اگر در واقع درست بگوئید اجر ندارید و اگر خطا بکنید و حکم واقعی را ذکر نکنید دروغ میگوئید بخداوند تعالی و در کافی از مفضل روایت کرده کرده که شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمودند هر که شك و یا ظن بکند در حکم شرعی و در حال شك و ظن بماند و عمل بکند پس عمل او خبط و ضایع میشود و اجری برای او نمیشود زیرا که حجة و دلیل حکم خداوند عالم واضح و آشکار است پس از این حدیث و امثال این که بسیار است معلوم میشود که دلیلهای احکام شرعی و سندهای مسائل اسلامی خیلی واضح است که احتیاج بنظر مردمان و بشهرت و کثرت و اجماع منقول ندارد چنانکه در رساله نجات ایران و در کتاب اساس الاسلام تفصیلاً ذکر کردم که ادله احکام شرع انور و دلایل حلال و حرام دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کمال وضوح و در نهایت ظهور و آشکار است که ابداً احتیاج بشهرت و اجماع منقول و قول مشهور و بر کثرت و بنظر مردمان نیست از برای عالم بصیر و شخص

خیر ولا ینبتک مثل خیر .

«(حرره الاحقر الارومی عرب باغی دوازدهم جمادی الاولی ۱۳۴۴)»